



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۵۱	تاریخ	۱۴۰۴ / ۱۱ / ۱۸
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم				
عنوان ۲	تفسیر سوره «بقره»				
عنوان ۳	جامعیت تفسیری سوره بقره و ساختار تمدنی آن				
عنوان ۴	تفاوت مفهوم شهر و تمدن و روح حاکم بر آنها				
عنوان ۵	پیوند اجتماعی مبتنی بر دو رشته ولایت				
عنوان ۶	سرنوشت جامعه اسلامی در پایان سوره بقره				
عنوان ۷	بشارت های الهی و سنگینی بار رسالت				
عنوان ۸	خطر ارتداد از طاعت رسول در جامعه اسلامی				
عنوان ۹	مراتب چهارگانه اسلام و ایمان				
عنوان ۱۰	فلسفه نام گذاری سوره بقره و درس های داستان گاو بنی اسرائیل				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه دیباچه ای بر تفسیر سوره مبارکه بقره است که با رویکردی کلان نگر به بررسی ساختار و مضامین این سوره می پردازد. در بخش نخست، جایگاه سوره بقره به عنوان جامع ترین سوره قرآن و ترسیم کننده «ساختار تمدن اسلامی» تبیین شده و قوام جامعه دینی بر پایه پیوند «ولایت طولی» (رابطه با خدا) و «ولایت عرضی» (رابطه میان مؤمنین) تشریح می گردد.

در ادامه، ضمن واکاوی سرنوشت جامعه اسلامی بر اساس آیات پایانی سوره، به دشواری های مسیر رسالت و خطر «ارتداد از طاعت رسول» اشاره شده و مراتب چهارگانه اسلام و ایمان (اسلام شهادتین، ایمان تصدیقی، ایمان تسلیمی و اسلام ابراهیمی) مورد تحلیل قرار می گیرد.

بخش پایانی گفتار به فلسفه نام گذاری این سوره اختصاص دارد؛ استاد رحمته الله علیه با بازخوانی داستان گاو بنی اسرائیل، درس اصلی آن را فراتر از معجزه احیای مقتول، «تمرین تسلیم و تعبد» محض در برابر اوامر الهی و پرهیز از بهانه جویی و کنکاش در چرایی دستورات خداوند معرفی می کنند.

درآمد بحث

بحث ما در تفسیر سوره حمد به پایان رسید و به یاری خدای متعال، به سوره بقره وارد شدیم. نخستین آیه این سوره، از حروف مقطعه است: ﴿الم﴾. به همین مناسبت، بحث در این باره لازم است؛ اما پیش از ورود به اصل بحث، به کلان معانی موجود در این سوره مبارکه اشاره ای می کنیم.

جامعیت تفسیری سوره بقره و ساختار تمدنی آن

هرچند گفتیم سوره حمد، جامع معانی قرآن کریم است و به نحو اجمال و کلی چنین جامعیتی دارد؛ اما سوره بقره از لحاظ جامعیت تفسیری معانی، سوره ای منحصر به فرد است و می توان آن را جامع ساختار تمدن اسلامی دانست؛ چراکه در این سوره به موضوعاتی چند پرداخته شده است، از جمله:

- ❖ تبیین و تحلیل جامعه اسلامی؛
- ❖ بیان جریانات حاکم بر جامعه اسلامی؛
- ❖ بیان تقابل جامعه اسلامی با جوامع مخالف؛
- ❖ ذکر جریان های مخالف اسلام در جامعه بشری؛
- ❖ اشاره و تبیین اصول دین؛ از توحید تا نبوت، امامت و معاد؛
- ❖ تشریح فروع دین از صلاة تا صوم، حج و زکات؛
- ❖ تشریح معاملات (بیع، حرمت ربا، نکاح و طلاق)؛
- ❖ ذکر اعتکاف.

به طور کلی سوره بقره به دلیل جامعیت تفصیلی معانی قرآنی، جایگاهی بی نظیر در قرآن کریم دارد و هیچ سوره ای به جامعیت آن نمی رسد.

پرسشگر: چطور به اصول تمدن اسلامی اشاره می کند؟

استاد: در فقه عمران شهری گفته ایم که ما یک شهر شرعی داریم و یک شهر عرفی. یک شهر شرعی می تواند باطن یک شهر عرفی اسلامی باشد و شهر بودن شهر شرعی، به شکل گیری جامعه ای برخوردار از ولایت طولی و ولایت عرضی است که آن را به «شهر اسلامی» تبدیل می کند. لذا اگر فردی در هر نقطه ای (حتی دور) به این جامعه پیوندد، عضو این جامعه و شهر به شمار می آید و ولایت عرضی و ولایت طولی، قوام انسجام آن جامعه اسلامی است.

تفاوت مفهوم شهر و تمدن و روح حاکم بر آنها

مراد ما از «شهر» همان وطن اسلامی است؛ اما «تمدن اسلامی» براساس شکل گیری یک جامعه برپا می گردد. شکل گیری تمدن، اصولی دارد که برای هر شهری می تواند تحقق یابد. تمدن به معنای «مدینه سازی» و «شکل گیری شهر» است که دو نوع دارد:

۱. شکل گیری پوسته ای که شامل ساختمان ها، خیابان و مانند آن است.
۲. شکل گیری باطنی به معنای روح شهر است. هر شهری یک موجود زنده است و هر جامعه نیز موجودی زنده به شمار می رود. همان طور که انسان یک موجود زنده است و دست، پا و سایر اندامش به نوعی تجلی همان روح زنده ای است که

در قالب تن او جای گرفته، شهر نیز روحی دارد که در شکل ساختمان، خیابان و زندگی مردم تجلی می کند. روح هر شهر، همان پیوندی است که مردم آن شهر را به هم متصل می کند.

پیوند اجتماعی مبتنی بر دو رشته ولایت

در نگاه اسلام، این پیوند دهنده مردم شهر - چه شهر شرعی و چه شهر عرفی - مبتنی بر دو نخ ولایتی است:

۱. ولایت طولی که حکم تارا دارد و آیه شریفه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^۱ بدان اشاره کرده است.
۲. ولایت عرضی که حکم پود را دارد و در آیه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۲ مورد اشاره قرار گرفته است.

همانند بافتن قالی که نخ های طولی و عرضی باید به هم گره بخورند تا فرش شکل بگیرد، جامعه نیز نیازمند این بافت است که بافتی زنده است و روح آن، پیوندی است که افراد را به هم متصل می سازد. نوع این پیوند، شکل شهر و تمدن را مشخص می سازد و بر دو پایه شکل می گیرد:

❖ **پیوند مبتنی بر مصالح مادی:** اگر پیوند (طولی یا عرضی) صرفاً بر اساس منافع مادی باشد، شهر و تمدن مادی را شکل می دهد.

❖ **پیوند مبتنی بر ایمان:** نوع حقیقی پیوند، پیوندی است که بر پایه ایمان شکل می گیرد، همان طور که در آیه می فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...»^۳

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند؛ هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت نموده است.

این روح، روحی حقیقی است که وحدت حقیقی جامعه اسلامی را صورت می بندد.

پرسشگر: آیا فرهنگ نیز جزء همان تمدن است؟

استاد: فرهنگ را می توان جنبه نظری تمدن به شمار آورد. اگر تمدنی شکل گرفت و در صورت یک شهر عرفی بر روی زمین مستقر گردید، تمدن نام می گیرد. فرهنگ است که مبنای پیوند بین افراد جامعه را شکل می دهد و گفته ایم که سامان یافته از مجموعه و منظومه پسندها و ناپسندهای هر جامعه است. این پسندها و ناپسندها نیز در فرهنگ اسلامی، بر مبنای ایمان به خدا و ولایت طولی و عرضی شکل می یابد.

سرنوشت جامعه اسلامی در پایان سوره بقره

از آغاز سوره بقره، کیفیت شکل گیری جامعه اسلامی و مراحلی که طی می کند و باید طی کند، مطرح می شود و در آخر سوره هم سرنوشت جامعه اسلامی بیان شده که اهمیت بسیاری دارد. در آینده خواهیم گفت که آیات پایانی این سوره

۱. سوره بقره: ۲۵۷.

۲. سوره توبه: ۷۱.

۳. سوره مجادله: ۲۲.

به این موضوع پرداخته است: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ» به همین پیوند ولایتی اشاره دارد و «كُلُّ آمَنٍ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْكَ بِهِ وَكُنْتِ بِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ * لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...»^۱؛ بدین معناست که: کسی ادعا نکند گام نهادن در راه ولایت الهی و اطاعت، دشوار است؛ چون «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ»؛ اگر راه اطاعت را به شما توصیه می‌کنیم، به نفع شماست: «وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا».

در برخی از نوشته‌هایمان گفته‌ایم که اشعار اول دیوان حافظ ظاهراً در اشاره به همین مشکلات پیش روی جامعه اسلامی سروده شده است:

ألا يا أيها الساقى ادر كأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها

بشارت‌های الهی و سنگینی بار رسالت

سوره ضحی نیز چنین مضمونی دارد: «وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى *» اشاره به شرایطی است که بعد از ضحای حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، جامعه به آن دچار می‌شود. «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى»؛ مپندار این مشکلاتی که در جامعه به وجود می‌آید و موجب می‌شود جامعه اسلامی به تو پشت کند، به معنای پشت کردن خداوند به تو است؛ «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»؛ بعداً این جامعه به تو برخواهد گشت. ما معتقدیم که این آیه تنها مربوط به عالم آخرت نیست؛ بلکه در همین عالم و دنیا هم جریان دارد و خداوند می‌فرماید آنچنان به تو خواهد بخشید که تو را راضی سازد. «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى»؟ مگر تو یتیم نبودی و خدا به تو پناه داد؟ «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى».

به همین علت است که سوره انشراح در ادامه همین سوره نازل شده و می‌فرماید:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»

«وزر» در اینجا به نظر ما به معنای گناه و معصیت نیست؛ بلکه به معنای بار سنگینی است که بر دوش رسول الله صلی الله علیه و آله گذاشته شد و آن بار اقامه حکومت عدل جهانی بود که همه انبیا از برداشتن آن عاجز و ناتوان شدند.

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»

این اشاره به حکومت پایانی عدل جهانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که به وسیله فرزندش، حضرت امام زمان علیه السلام تحقق خواهد یافت.

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ».

خطر ارتداد از طاعت رسول در جامعه اسلامی

پایان سوره بقره که می‌فرماید: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»؛ نشانگر عصیان خطایی است که جامعه اسلامی بدان دچار خواهد شد و در آیه دیگر هم به همین جریان مهم پرداخته که می‌فرماید:

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...»^۲؛

۱. سوره بقره: ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲. سوره انعام: ۵۴.

هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: «سلام بر شما، پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱؛

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند [و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

در قرآن کریم، کراراً به این جریان مهم اشاره و یادآور شده که پشت کردن به دین خدا رخ خواهد داد و در خود سوره بقره نیز آن را ذکر کرده و فرموده است: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾^۲. این آیات نشان از اهمیت ارتداد دارند به طوری که نمی توان از آن چشم پوشید؛ ولی این ارتداد به معنای روی گردانی از اصول دین و ایمان به خدا نیست، بلکه ارتداد از طاعة الرسول است؛ لذا می فرماید:

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ...﴾^۳؛

چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند؟!

گفته ایم که این بعدیت، بعدیت زمانی نیست؛ بلکه بعدیت رتبی است؛ یعنی علی رغم ایمانهم، یکفرون. به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزول قرآن از جانب خدا ایمان دارند و خود نیز می خواهند بر همین اساس حکومت کنند، اما وقتی نوبت به طاعة الرسول می رسد، اعراض می کنند. در سوره محمد صلی الله علیه و آله به تفصیل بیان شده و شاید از ابتدا تا پایان این سوره، به بخش هایی از این ارتداد در جامعه اسلامی و تاریخ اسلام اشاره دارد:

﴿طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ * فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾^۴؛

اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است؛ و اگر هنگامی که فرمان جهاد قطعی می شود به خدا راست گویند [و از در صدق و صفا در آیند] برای آنها بهتر می باشد! * اگر [از این دستورها] روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید!

تا آنجا که می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ﴾^۵؛

۱. سوره نساء: ۶۴.

۲. سوره بقره: ۲۱۷.

۳. سوره آل عمران: ۸۶.

۴. سوره محمد صلی الله علیه و آله: ۲۱ و ۲۲.

۵. همان: ۲۵.

کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!

پرسشگر: [ارتباط ایمان و عمل صالح چگونه است؟]

استاد: ایمان دوم است که از عمل صالح جدا نمی‌شود. این را توضیح داده‌ایم که براساس آموزه‌های قرآن کریم و روایات، مسیر ایمان و اسلام دارای چهار مرحله است:

مراتب چهارگانه اسلام و ایمان

۱. اسلام شهادتین (اسلام اعرابی): این مرحله همان اسلام اول است که صرفاً با شهادتین به زبان جاری می‌شود. این سطح را می‌توان اسلام اعرابی نامید؛ اسلامی که با وجود اظهار ایمان - مانند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا...»^۱ - هنوز حقیقت ایمان در قلب مستقر نشده است.

۲. ایمان تصدیقی (ایمان اول): پس از اسلام ظاهری، نوبت به ایمان اول می‌رسد که همان ایمان تصدیقی است. این مرحله زمانی شکل می‌گیرد که فرد با مشاهده حجت، معجزه و برهان، به وضوح به حقانیت و حقیقت پی می‌برد. این نوع تصدیق پس از درک کامل برهان، جنبه‌ای فقهی و غیراختیاری پیدا می‌کند؛ زیرا علم به حجت و برهان نتیجه‌ای جز تصدیق به آن ندارد؛ حتی اگر کسی در ظاهر آن را به زبان انکار کند.

۳. ایمان تسلیمی (ایمان بعد از ایمان): این مرحله در سوره نساء بیان شده است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود؛ مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

در سوره‌های بقره و محمد صلی الله علیه و آله نیز دو بار با عبارت: «آمنوا» به این نوع از ایمان پرداخته شده و بارها در قرآن کریم با تعبیر: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...»^۳ به این اشاره شده و مراد از «آمنوا» دوم، ایمان دوم است. در سوره بقره می‌خوانیم:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾^۴

[پرهیزکاران] کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو [بر پیامبران پیشین] نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند.

۱. سوره حجرات: ۱۴: «عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم».

۲. سوره نساء: ۶۵.

۳. همان: ۱۳۶.

۴. سوره بقره: ۳ و ۴.

که ایمان دوم حتماً با ایمان به آخرت همراه می‌گردد و ایمان «بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» است. گفتیم که هرگاه در قرآن کریم سخن از «أنزل» به میان آمد، حتماً امامت را هم در خود دارد؛ اما «نزل» به تنزیل تدریجی و آرام آرام قرآن اشاره دارد؛ چنان که فرموده است:

﴿وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾^۱

و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم، تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی؛ و آن را به تدریج نازل کردیم.

اما انزال، نزول دفعی به صورت یک بسته به هم پیوسته است که امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام را نیز به عنوان بخشی از خود به همراه دارد و این با تنزیل متفاوت است.

اگر کسی ایمان تسلیمی داشت، تمامی آن ناظر به عمل و اطاعت است و آیاتی چون: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...﴾^۲ و ﴿أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...﴾^۳ به همین نوع از ایمان نظر دارد. گفتیم که «قالوا» در این آیه برای زبان حال است نه زبانی؛ یعنی به زبان، اظهار شنیدن و اطاعت نمی‌کنند؛ بلکه حالشان چنین است.

۴. اسلام ابراهیمی: مرحله نهایی، اسلام ابراهیمی است که اسلام فناء فی الله است و در آن، مؤمن در برابر خداوند هیچ چیز از خود ندارد و حاضر است همه داشته‌های خویش را در راه خدا فدا کند. خداوند در آیه ذیل به این نوع از اسلام اشاره کرده و فرموده است:

﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِعَلَامٍ حَلِيمٍ﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا...﴾^۴

ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم! * هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسر! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» * هنگامی که هر دو تسلیم شدند ...

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۵

جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، [با آن پاکی و درخشندگی،] روی گردان خواهد شد؟! ما او را در این جهان برگزیدیم؛ و او در جهان دیگر، از صالحان است * در آن هنگام که پروردگارش به او گفت:

۱. سوره اسراء: ۱۰۶.

۲. سوره مائده: ۷.

۳. سوره بقره: ۲۸۵.

۴. سوره صافات: ۱۰۱ - ۱۰۳.

۵. سوره بقره: ۱۳۰ - ۱۳۲.

اسلام بیاور! [و در برابر حق، تسلیم باش! او فرمان پروردگار را، از جان و دل پذیرفت؛ و] گفت: «در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم» * و ابراهیم و یعقوب [در واپسین لحظات عمر،] فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند؛ [و هر کدام به فرزندان خویش گفتند:] «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است؛ و شما، جز به آیین اسلام (تسلیم در برابر فرمان خدا) از دنیا نروید!».

حضرت ابراهیم علیه السلام اصل جریان این اسلام را پایدار گذاشت. اگر ادعا کنیم که در میان همه آیات قرآن کریم، شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طور کامل و جامع در دو آیه شریفه **﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾**^۱ تبیین شده، گزاف نگفته ایم. سردهسته قافله اسلامیان، اسلام ابراهیمی است؛ یعنی حتی خود ابراهیم علیه السلام نیز در این مرحله تابع رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. در هر صورت باید به این چهار مرتبه از اسلام و ایمان توجه داشت؛ چون همه آیات قرآن حول این چهار مرحله می گردد.

فلسفه نام گذاری سوره بقره و درس های داستان گاو بنی اسرائیل

پرسشگر: درباره نام این سوره مطلبی نفرومودید.

استاد: شاید در آینده به مناسبتی دیگر متعرض شویم؛ اما در روایت داریم که این سوره با تعبیر «السورة التي يذكر فيها البقرة» نام برده شده^۲؛ لذا این طور نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا خدا نام این سوره را «بقره» گذاشته باشد؛ بلکه چون درباره داستان بقره سخن گفته شده و یادی از بقره بنی اسرائیل و جریان حضرت موسی علیه السلام با آن قوم به میان آمده: **﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً...﴾**^۳، بدین نام شهرت یافته است.

حتی اگر بپذیریم که این نام، نام اصلی سوره نباشد، اما از میان کل معانی موجود در این سوره، به «بقره» معروف شده و حتی گفته شده که با تعبیر «السورة التي ذكرت فيها البقرة» نام برده شود؛ یا در سوره آل عمران گفته می شود بهتر آن است که «السورة التي ذكر فيها آل عمران» به کار رود.

شاید علت امر در این باشد که خدا خواسته با ذکر داستان بقره در این سوره تنبیهی به آن دهد؛ چون داستانی مهم است؛ یعنی با اینکه شکلی یک حادثه معمولی است که در بنی اسرائیل رخ داده، اما آنچه حول این حادثه شکل گرفته و خدای متعال خواسته آن را دست مایه تنبیه و موعظه سازد، اهمیت بسیاری دارد.

﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^۴؛

۱. سوره انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳: «بگو:» نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است * همتایی برای او نیست؛ و به همین مأمور شده ام؛ و من نخستین مسلمانم!».

۲. «وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُعْطِيَتْ السُّورَةُ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا الْبَقَرَةُ مِنَ الذِّكْرِ الْأَوَّلِ، وَأُعْطِيَتْ طه وَالطَّوَّاسِينَ مِنَ الْوَاوِجِ مُوسَى:» سوره ای که در آن «بقره» یاد می شود از «ذکر اول» به من داده شده است و [سوره های] «طه» و «طواسین» از الواح موسی به من عطا گردیده است؛ [تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ ج ۹، ص ۴۵۴].

۳. سوره بقره: ۶۷.

۴. همان: ۷۲.

و [به یاد آورید] هنگامی را که فردی را به قتل رساندید؛ سپس درباره [قاتل] او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد.

داستان از این قرار است که در میان بنی اسرائیل شخصی کشته شد و همه یکدیگر را متهم می کردند «اِذَا رَأَوْهُ» به معنای «تدافعت» است؛ اما خدا تصمیم گرفت و اراده کرد که حقیقت مسئله قتل را آشکار سازد و علت این امر بسیار حکمت آموز است.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً...﴾

مردم نزد موسی علیه السلام آمدند و از او خواستند مشکل را حل کند و قاتل را مشخص سازد. حضرت نیز فرمود: خدا می گوید گاوی بکشید. مردم با تعجب گفتند: ما از تو می خواهیم قاتل را مشخص کنی، ولی تو دستور به کشتن گاو می دهی؟ لذا گفتند:

﴿أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا﴾

آیا ما را مسخره می کنی؟

حکمت داستان از اینجا شروع می شود و آن اینکه به دستور خدا گاو را بکشید و مانند شکاکان نباشید که مردم در اسلام و دین بهانه ای می تراشند و مدام سؤال می کنند که چرا خدا چنین فرموده و چنان گفته؟ اگر خدا را قبول دارید، دستورش را اطاعت کنید و اگر دستوری داد، آن را عملی سازید.

به نظر می رسد یکی از عبرت های این داستان این است که وقتی خدا دستور کشتن بقره را داد، گفتند: آیا ما را به سخره گرفته ای؟

﴿قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾

حضرت موسی علیه السلام در جواب فرمود: مگر شما مرا به پیامبری قبول ندارید؟ پس چرا چنین می اندیشید؟ چرا فکر می کنید که من شما را به سخره می گیرم؟

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ﴾

گفتند: اکنون اگر خواستیم گاوی بکشیم، کدام گاو را باید ذبح کنیم؟ این سؤال در حالی است که مشخص بود گاو چیست؟ اما مدام این دست و آن دست کردند و بهانه آوردند.

﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصٌ وَلَا يَكْرُ عَوَانٌ يَبْنِ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ﴾

گفت: خداوند می فرماید: «ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد و نه بکر و جوان؛ بلکه میان این دو باشد. آنچه به شما دستور داده شده، [هر چه زودتر] انجام دهید.»

دوباره گفتند:

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا﴾

از رنگ گاو مورد نظر پرسیدند و حضرت موسی علیه السلام فرمود:

﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ﴾

گفت: خداوند می گوید: «گاوی باشد زرد یک دست، که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد».

اما باز هم بهانه جویی ها ادامه یافت و گفتند:

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ﴾ * قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةً لَا شِيبَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَجَّوْهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾

گفتند: «از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه گاوی باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!» * گفت: خداوند می فرماید: «گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آبکشی کند؛ از هر عیبی برکنار باشد و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد» گفتند: «الآن حق مطلب را آوردی!» سپس [چنان گاوی را پیدا کردند و] آن را سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند.

وقتی که چنین شد، ﴿فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا﴾؛

بعد از آنکه گاو را کشتند، خدا به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد که به ایشان بگو: دم آن را به مقتول بزنند تا زنده شود و خودش قاتل را معرفی کند.

این جریان تعالیم بسیاری دارد؛ مانند اینکه چرا خدا از ابتدا به حضرت موسی علیه السلام وحی نکرد و قاتل را مشخص نساخت؟ اما باید قاتل از این راه شناخته می شد و این تمرین تسلیم به امر خداوند است که همه قرآن کریم به شکلی تمرین همین امر است؛ لذا از همه آموزه هایی که در سوره بقره آمده، این جریان را دست مایه نام گذاری این سوره ساخته اند. پس بحث در بقره و گاو نیست؛ بلکه در این است که این تعلیم مردم است تا توجه نمایند آنکه به ایشان امر و نهی می کند، خداوند است؛ لذا هرگاه دستوری داد، اطاعت کنید. اگر گفت نماز بخوانید، آن را به جا آورید؛ اگر دستور به تمام خواندن آن داد، تمام بخوانید و چنانچه دستور داد شکسته به جا آورید، چنین کنید. اگر در نکاح و طلاق و بیع راهی را نشان داد، همان را عملی کنید و اگر فرموده شراب و ربا نخورید، گرد آن نگردید. مدام از علت و شکل دستورات خدا نپرسید.

وقتی معلوم شد که این رسول فرستاده خداست و خدای متعال از طریق او به شما امر و نهی می کند، باید تسلیم باشید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِماً﴾؛ ظاهراً یکی از مهم ترین نکات نام گذاری این سوره به «بقره» همین است و این وضعیت در مورد تسمیه سوره آل عمران نیز دیده می شود. یعنی چون جریان حضرت مریم علیها السلام، مادر او که نذر کرد ﴿رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّي﴾^۱ در حالیکه گمان می کرد فرزندش پسر است و پسر را نذر معبد می کردند؛ اما ﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى﴾^۲؛ اینها تعلیماتی است که نشان می دهد تو خواستی و خدا هم می خواهد دعایت را مستجاب کند، اما باید صبر کنی؛ چون کار خدا حکمت و ترتیب دارد. تو باید دختری به دنیا آوری. جریان حضرت مریم علیها السلام اگر به خوبی تصور شود، گریه آور است که در حق یک دختر باکره متدینه قدیسه طاهره مطهره عفیغه همیشه ذاکرة الله می فرماید:

۱. سوره آل عمران: ۳۵: «خداوند! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محزّر» [و آزاد، برای خدمت خانه تو] باشد. از من بپذیر».

۲. همان: ۳۶: «ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، [و او را دختر یافت،] گفت: «خداوند! من او را دختر آوردم».

«... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا»^۱؛

در این هنگام، ما روح خود را به سوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد! * او [سخت ترسید و] گفت: «من از شر تو، به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری!» * گفت: «من فرستاده پروردگار توام؛ [آمده ام] تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم!».

«قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا * فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا»^۲؛

گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! درحالی که تا کنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای هم نبوده ام!» * گفت: «مطلب همین است! پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است!» [ما او را می آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم؛] و او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما! و این امری است پایان یافته [و جای گفتگو ندارد!] * سرانجام [مریم] به او باردار شد؛ و او را به نقطه دور دستی برد [و خلوت گزید].

این دختر با این اوصاف، پناهی نداشت و در همه شهر محل زندگی اش پناهی نیافت؛ لذا از شهر بیرون رفت و زیر تنه خشک یک درخت خرما مأوا گزید.

«فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ...»^۳؛

شدت درد زایمان او را مجبور کرد که به آن درخت خشکیده تکیه دهد. اکنون که فرزندش به دنیا آمده، به او می فرماید:

«وَهَؤُلَئِیَ لَیْکِ الْجِذْعُ النَّخْلَةُ تُسَاقِطُ عَلَیْکِ رُطْبًا جَنِيًّا * فَکُلِی وَاشْرَبِی وَعَیْنًا...»^۴؛

و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد! * [از این غذای لذیذ] بخور؛ و [از آن آب گوارا] بنوش؛ و چشمت را [به این مولود جدید] روشن دار!

اصلاً خدا به او می فرماید: خوش باش؛ چون ما داریم از تو پذیرایی می کنیم. به تو فرزند دادیم، آب و غذا فراهم کرده ایم و درخت خرما را به خاطر تو زنده ساختیم تا از خرمایش بخوری.

اینها درس های بزرگی در خود دارد. خدا که می خواهد پیامبری به نام عیسی بن مریم علیه السلام را در آن شرایط بفرستد، از این طریق ارسال می کند؛ درحالی که می توانست به حضرت مریم علیه السلام بفرماید با جوانی متدین از بنی اسرائیل ازدواج کند تا تو را صاحب حضرت عیسی علیه السلام گرداند؛ اما حتی باید مقام مریم علیه السلام نیز روشن باشد و ابتدا او را امتحان کنند. آنگاه فرزندش بنی اسرائیل را به بوته آزمایش ببرد. یک دختر باکره و بدون شوهر، بچه آورده و این فرزند هم ادعا می کند که پیامبر خداست و در مهد زبان بگشاید و بگوید:

۱. سوره مریم: ۱۷ - ۱۹.

۲. همان: ۲۰ - ۲۲.

۳. همان: ۲۳.

۴. همان: ۲۵ و ۲۶.

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْ لِي جَبَرًا شَقِيًّا * وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾؛

این مسأله بسیار مهم و عظیم است؛ لذا سوره را به نام او می نامند تا این حادثه محل توجه مردم قرار گیرد؛ لذا آن را «السورة التي ذكر فيها آل عمران» اسم می گیرد.

در سایر سوره ها نیز همین حکمت احتمال دارد و این احتمال ماست. مثلاً در سوره نساء هم دستور داده شده که با تعبیر «السورة التي ذكر فيها النساء» یاد شود؛ در حالیکه مطالب و موضوعات بسیار دیگری هم در این سوره ذکر شده، اما خدا که می خواهد به مسأله زنان در این سوره جلب توجه کند، آن را چنین می نامند.

پرسشگر: [چرا نام سوره احیاء الموتی نیست؟]

استاد: بحث تنها بر سر احیای موتی نیست؛ چون این امر در چند جای سوره بقره هم ذکر شده که شاید مهم تر از این، جریانی باشد که در این آیه آمده:

﴿أَلَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَ كِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾؛

آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند [که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند]. خداوند به آنها گفت: بمیرید! [و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند]. سپس خدا آنها را زنده کرد؛ [و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد]. خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر [او را] بجا نمی آورند.

یا مسأله حضرت ابراهیم عليه السلام باشد که فرمود:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...﴾^۳.

مراد این است که احیای موتی در چند جا از سوره بقره ذکر شده، اما نام این سوره «سوره احیاء الموتی» نشده است. می خواهم بگویم نکته اش این است که گاهی از بقره ای که هیچ گاه ارتباط آن با احیای موتی به ذهنتان نمی رسد، به احیای موتی می رسد؛ لذا قوم موسی عليه السلام گفتند: ﴿أَتَنْخِذُنا هَؤُلَاءِ﴾؟ تو پیامبر خدا و عالمی؛ برای ما کشف کن که داستان مقتول چیست؟ آن حضرت هم فرمود: گاوی بکشید. مردم تعجب کردند که این امر چه ارتباطی به خواسته ما دارد؟ لذا گفتند: ما را مسخره کرده ای که دستور به کشتن گاو می دهی؟

نکته این است که خدا فرمود گاو بکشید، اما بهانه آوردند تا آنکه سرانجام حکمت کشتن گاو برایشان معلوم شد؛ اما چرا باید از طریق کشتن گاو قاتل مشخص شود؟ این تمرین تسلیم بودن در مقابل امر خداست و اینکه ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ

۱. همان: ۳۰ - ۳۳.

۲. سوره بقره: ۲۴۳.

۳. همان: ۲۶۰.

لَا تَعْلَمُونَ^۱ که در چند جای قرآن تکرار شده، از جمله در همین سوره و همین مناسبت. این امر باید برای جامعه اسلامی جابیهفتد که خدا علمی دارد که شما نمی دانید؛ لذا مدام بهانه نجوید و به دنبال علت دستورات الهی نباشید؛ به جای این، در مقابل فرمان او تسلیم باشید؛ چون ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۲﴾.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین



۱. سوره بقره: ۲۱۶ و ۲۳۲؛ سوره آل عمران: ۶۶؛ سوره نور: ۱۹.

۲. سوره نحل: ۷۴.